

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ در بحث جوایز سلطان بحثی را مطرح کردند که با خمس دادن آن کراحت تصرف برداشته می شود.

دلیل بر خمس را سه طائفه از روایات گرفتند. یک طایفه روایاتی که اصولا در حقوقی که از دستگاه جور اخذ می شود عنوان خمس آمده که عرض کردیم فعلا یک روایت بیشتر نداریم و آن هم روایت جناب مستطاب عمار ساباطی. آن وقت معارض هم دارد که امام (ع) فرمود همه حلال است برای تو. و توضیحاتش گذشت. مضافا به اینکه شمول آن روایت برای ما نحن فیه خالی از اشکال نبود.

روایت دوم طائفه دوم به تعبیر بعضی از علما، روایاتی است که دال است بر خمس در جایزه مطلقا. عرض کردیم از این طائفه ما فعلا دو تا داریم؛ یکی همان روایتی که مال مرحوم کلینی بود که لفظ جایزه داشت، اطلاق دارد. لکن خیلی مشکل بود. آن روایت را هنوز هم که هنوز است نفهمیدیم چه کار کنیم سندا مصدرا و غیره روشن نبود. یکی هم روایت علی بن مهزیار بود. که عرض کردیم روایت علی بن مهزیار صحیح است و در اختیار مرحوم شیخ طوسی بوده از طریق مرحوم صفار. از صفار نقل می کند. لکن شیخ طوسی راجع به ذیل این روایت یک مطلبی را باز از علی بن مهزیار مستقیم نقل می کند. راجع به ذیلش. حالا نمی دانیم ایشان چرا خود روایت را مستقیم از علی بن مهزیار نقل نکرده، این را هم نمی دانیم.

و عرض شد که مرحوم کلینی قبل از ایشان روایت مفصل علی بن مهزیار نیاورده، شیخ صدوق هم نیاورده، با اینکه قطعا این کتاب یعنی کتاب صفار در قم موجود بوده، و هر دو بزرگوار آن را دیدند. بله، در ذیل روایت دارد که فاما الذی اوجب من الغلات والضیا فی کل عام فهو نصف الثلث ممن کان ضیعته تقوم بمؤننه و من کان ضیعته لا تقوم بمؤننه فلیس علیه نصف ثلث و لا غیر ذلک. این ذیل است.

البته یک نکته ای در این ذیل هست که این را مثلا باید باز یک جوری توجیه بکنیم. چون دارد که اوجب علیهم فی کل عام. معروف این است که خود حضرت در همان سال وفات کردند. یک سال مثل تخصیص اکثر به قول آقایان. مگر حالا نظرشان این بوده که مثلا یک نحوه خاصی گفته بشود و الا این کل عام سال ۲۲۰ است که وفات خود حضرت است اصلا به کل عام نکشیده است.

عنوان نصف الثلث است که نصف الثلث ما هیچ سهمی نداریم. یک روز من سهام را عرض کردم مالیات ها را مواردش را که از کلش گرفته می شود مثل فیء تا ۲۰ درصد که در باب غنائم است. تا ده درصد تا پنج درصد، همین جور نسبت دارد. تا نصفش، دو و نیم درصد

.....  
که آخرین و کمترین سهمیه ای که ما داریم، یک درصد است. لکن متعارف در باب زکات دو و نیم درصد است. بعضی مواردش هم پنج و ده است. اما یک دوازدهم دیگر ما نداریم. که می شود هشت و نیم درصد. یک دوازدهم هشت و نیم درصد. ما نسبت هشت و نیم درصد که نصف الثلث باشد، مگر بگوییم یک حکم ولایی است که حضرت فرمودند و شاید مثلا سهم ذی القربی را نصفش را قبول کردند مثلا. چون شش تا سهم است ظاهر آیه مبارکه، یک سهم را نصفش را گرفتند، بقیه را بخشیدند. احتمال دارد غرض و الا با قواعدی که ما داریم این روایت نمی خورد.

مضافا به اینکه در اینجا دارد که ممن کان ضیعتہ تقوم بمؤنته، یعنی نصف ثلث را هشت و نیم درصد را بعد از اخراج هزینه خود آن زمین، خود آن زمین زراعتی، یا حالا روستایی که بوده، دهی که بوده، بعد از آن. این هم معروف نیست بین علمای ما. چون مؤونه را که حساب می کنند، مؤونه خود ضیعه هم حساب می شود نه مؤونه شخص. این دو نکته ای است که در روایت یک مقداری طبیعی نیست.

راجع به این نکته آخری که عرض کردیم طبیعی نیست در این کتاب جامع الاحادیث، پشت سر آن هم نیاورده، با فاصله آورده، در تهذیب و استبصار منفردا از کتاب علی بن مهزیار نقل کرده که کتب الیه ابراهیم بن محمد الحمدانی که ایشان هم وکیل است، اقرأنی علی کتاب ابیک علی بن مهزیار، کتاب ابیک حضرت جواد(ع) فی ما اوجبه علی اصحاب الضیاء انه اوجب علیهم نصف الثلث بعد المؤونه، الف و لام آورده، ظاهرا الف و لام به عنوان اینکه به قول آقایان الف و لام بدل از مضاف الیه، مؤونه نفسه.

و انه لیس علی من تقل ضیعتہ بمؤونته چون بعد دیگر تصریح کرده، نصف الثلث. فاختلف من قبلنا فی ذلک فقال یجب علی الضیاء الخمس؛ اولاً نصف ثلث نیست، خمس است. این اشکال اول. دوم اینکه بعد المؤونه، مؤونه ضیعه و خراجها، لا مؤونه الرجل و عیاله؛ این هم باید آنجا مؤونه ضیعه نوشته، هان، مؤونه الرجل نوشته، در صورتی که باید مراد مؤونه ضیعه باشد، آن زمینی که دارد.

فکتب علیه السلام و قرأه علی بن مهزیار، عرض کردیم این توقیعات را یک مشکل اساسی چند تا مشکل دارد؛ یکی اینکه خیلی از این توقیعاتی که ما داریم، اصحابش مجهول هستند اصلاً. استفتاء بوده، یک نفر از شیعه استفتاء کرده است. زیاد هستند. حالا اینکه آقا گفتند وکیل است. البته ایشان هم خیلی وضع روشنی ندارد، اما گفته شده وکیل است. و اثبات اینکه چون مثلا می گویند بخطه فقرات، اثبات آن چه راهی دارد؟

عرض کردیم یکی از بهترین راهها مسئله این است که یک وکیل بگوید که این خط امام(ع) بوده و من تأیید می کنم. این خودش یک نکته ای است. راههای دیگر هم بوده که حالا اگر پیش آمد عرض می کنم.

فقراءه علی بن مهزیار، این قراءه علی بن مهزیار برای اثبات اینکه این نوشتار و جواب، جواب امام(ع) بوده است. چون وکیل است علی بن مهزیار خودش وکیل است. من دارم تأیید می‌کنم که این کلام، کلام امام(ع) است.

یک: علیه الخمس، آنجا نصف الثلث بود، امام(ع) فرمودند نه خمس است. بعد مؤنثه و مؤنثه عیاله و بعد خراج السلطان؛ از این عبارت معلوم می‌شود که مؤنثه خودش و زن و بچه‌اش و خراج سلطان. چون در آنجا مؤنثه الضیعه بود، حالا این طور که ایشان نوشته، مؤنثه الرجل بود، ایشان دارد نه خراج ضیعه هم هست.

عرض کردم این یک متن روایت که معلوم می‌شود ذیل روایت درش تصرف شده است. این ذیل را هم باز مرحوم کلینی نقل کرده، البته این نقل مرحوم کلینی در کتاب اصول است. عرض کردم آنجاهایی که در اصول نقل می‌کند مرحوم شیخ نمی‌آورد. و از طریق سهل بن زیاد است. همان ابراهیم بن محمد حمدانی کتبت الی ابی الحسن، اسم برده، حضرت هادی(ع) اقرأنی علی بن مهزیار، اینجا هم اسم برده. کتاب اییک فی ما اوجبها علی اصحاب الضیاء نصف الثلث بعد المؤنثه و انه لیس علی من لم تقم ضیعتہ بمؤنثه نصف ... خیلی متنش با متن مرحوم شیخ طوسی متقارب است. فوق العاده.

فکتب علیه السلام بعد مؤنثه و مؤنثه عیاله و بعد خراج السلطان؛ اینجا علیه الخمس را ندارد. بقیه متنش با هم خیلی نزدیک هستند یعنی تقریباً یکی است. و تأیید کرده مؤنثه خودش و مؤنثه عیاله و بعد خراج السلطان. خراج سلطان هم حساب می‌شود. این مطلب را هم این مال مرحوم کلینی. البته طریقی که ایشان دارد طریق سهل بن زیاد است. خب طبیعتاً در اینجا هم ندارد و قراءه علی بن مهزیار. خود سهل دارد نقل می‌کند.

در کتاب فقیه این جور آمده: و فی توفیعات الرضا حالیه، عن الرضا الی ابراهیم بن محمد الحمدانی ان الخمس بعد المؤنثه؛ شاید یک نامه دیگری بوده، این که خیلی مشوه کرده است. این که به هم ریخته است. اولاً این مال حضرت رضا(ع) نیست. شاید توی روایت ابی الحسن بوده، ایشان حمل بر ابی الحسن ثانی کرده است، مرحوم شیخ. چون عرض کردیم ابی الحسن مطلق در روایات ما مراد موسی بن جعفر(ع) است. در تاریخ ابو الحسن اول حضرت امیر المومنین(ع) است. ابو الحسن دوم حضرت سجاد(ع) است. ابو الحسن سوم حضرت رضا(ع) است. این در تاریخ. در روایات ما این جور نیست، در اصطلاح روایت ابو الحسن یا ابو الحسن مطلق یا ابو الحسن اول، مراد موسی بن جعفر(ع) است. ابو الحسن ثانی حضرت رضا(ع) است و ابو الحسن ثالث حضرت هادی صلوات الله و سلامه علیهم است. این توفیق واضح هم هست؛ چون ابراهیم بن محمد هم از اصحاب حضرت هادی(ع) است، به حضرت رضا(ع) نمی‌خورد.

.....  
حالا چطور شده مرحوم شیخ صدوق تعبیر کرده فی توقیعات الرضا(ع)، این هم خیلی عجیب است یعنی واقعا تصویرش بسیار مشکل است. بگوییم ایشان ابو الحسن را جابجا کرده، هیچ شاهی نیست که اینجا حضرت رضا(ع) باشد. ابراهیم بن محمد حمدانی هم که واضح است. ان الخمس بعد المؤونه، البته اینجا مختصرش کرده. احتمال دارد یک نامه دیگری بوده است. آن وقت بگوییم مؤونه مطلق است، هم مؤونه زمین و خراج و مالیاتی که دولت از زمین می گیرد، هم مؤونه خودش، خرج سالانه خودش را خارج کند، هزینه سالانه خودش.

س: عرف می گوید هزینه های سالیانه، اینها عرفی هستند دیگر

ج: خب می گویم هزینه هر دو. دارد بعد المؤونه، تصریح نکرده. همین مقدار.

شواهد نشان می دهد که به اصطلاح شاید روایت دیگری بوده است. خیلی بعید است صدوق این قدر دست کاری بکند. هم سند را دستکاری کرده هم خیلی بعید است، مگر نسخه ما اشتباه باشد. به هر حال.

در کتاب تفسیر

س: دأب مرحوم صدوق هم بر دستکاری است دیگر

ج: نه نیست نه

س: چرا متعارف است دیگر

ج: حالا ایشان شاید در مشایخ قم شنیده که این توقیع به حضرت رضا(ع) است. نمی دانم. به هر حال ابراهیم بن محمد حمدانی که به حضرت هادی(ع) می خورد.

در تفسیر عیاشی که ایشان هم سندش را برای ما الان نوشته، یعنی الان پیش ما نیست، نه اینکه نبوده، قال کتبت الی ابی الحسن الثالث که همان حضرت هادی(ع) است. اسئلہ عن ما یجب فی الضیاء، احتمال دارد که دو تا نامه بوده؛ یک نامه ناظر به آن نامه حضرت جواد(ع) باشد، یکی هم خودش ایشان نوشته. احتمال این دارد آن توقیعات الرضا هم از این باشد. کتب الخمس بعد المؤونه. یعنی آنچه که صدوق نقل کرده، الان ما توی عیاشی داریم. الان توی عیاشی داریم. متأسفانه چون سند عیاشی به ما نرسیده، الان نمی توانیم دقیقاً بگوییم از کجا آورده؟ این فکتب الخمس بعد المؤونه.

پس آن مطلبی را که مرحوم صدوق نقل کرده، احتمالا نامه دیگری باشد. دو تا نامه باشد.

فناظره اصحابنا فقال المؤونة بعد ما يأخذ السلطان و بعد مؤونة الرجل؛ یعنی همچنان که در آنجا دارد که بعد از اینکه نامه حضرت جواد(ع) و مناظره شد، فکتبت الیه انک قلت الخمس بعد المؤونة و ان اصحابنا اختلفوا فی المؤونة، فکتب بعد الخمس بعد ما يأخذ السلطان و بعد مؤونة الرجل و عیاله.

پس تا اینجا این طور روشن می شود. ببینید انصافا مثلا مرحوم عیاشی با اینکه کتابش مرسل به ما رسیده، از تقریبا به یک معنا می شود گفت از حدیث کافی و تهذیب و اینها بهتر بود. معلوم می شود ابراهیم بن محمد دو تا نامه نوشته است. یک نامه نوشته خمس در زمینه های زراعتی چیست، حضرت فرموده الخمس بعد المؤونة. باز توضیح خواسته که مراد از مؤونة چیست؟ حضرت فرموده مؤونة زمین، خرجی که برای زمین، خرج خودش، زندگی خودش. روشن شد؟ یک سوال دیگر هم ظاهرا کرده که در روایتی که از پدر شما نقل شده به جای خمس نصف الثلث است و مؤونة الرجل است. امام(ع) جواب می دهند نه خمس است و مؤونة الرجل و مؤونة الضیعه

س: سه تا

ج: احتمالا سه تا بوده

جمع بین اینها این را اقتضاء می کند. خب طرق ما به این روایت آن که الان از همه اش بهتر است کتاب شیخ طوسی است. در طریق مرحوم کلینی سهل هست، شیخ صدوق هم دارد توقیعات الرضا، اصطلاحا مرسل است، واضح نیست. عیاشی هم که سند الان ندارد. اصحش فعلا در این سوال و جواب این است. آن نکته اصلی این است که آیا در متن اصلی جواب امام(ع) الخمس بوده، علیه الخمس بوده یا نبوده؟ در نسخه کافی دارد که نبوده، کتب بعد مؤونة و مؤونة عیاله. در نسخه شیخ طوسی دارد که نبوده، علیه الخمس. بالاخره کدام یکی را می توانیم ترجیح بدهیم؟ خب به ترجیح ظاهری باشد که نسخه شیخ طوسی بهتر است. چون نسخه سهل توش سهل دارد. لکن چون در کتاب شیخ صدوق هم آمده، فی توقیعات الرضا که مراد امام هادی(ع) است، الخمس بعد المؤونة، در تفسیر عیاشی هم آمده، کتب الخمس بعد المؤونة، دو مرتبه هم دارد، فکتب الخمس بعد المؤونة بعد ما يأخذ السلطان، انصافا شواهد را که جمع می کنیم کلمه خمس ثابت بوده است. مضافا به اینکه فتوا هم بر همین است. لکن این معنایش این نیست که آن روایتی که گفته نصف ثلث باطل باشد. به نظر من معنایش این است که امام هادی(ع) می خواستند بفرمایند آنچه که پدر من حضرت جواد(ع) فرمودند حکم ولایی بوده. در آن

شرایط خاص و در آن زمینه خاص بوده است. تعارض نگیرید. لازم نیست. آن یک حکم ولایی بوده، هم مقدارش ولایی بوده که نصف ثلث بوده، هم این که مؤونه باشد یا نه. آن روایت مؤونه را کامل ندارد، ناقص ندارد. آنجا مؤونه الرجل است.

پس امام (ع) دو تصرف حضرت هادی (ع) می کنند؛ یکی مشخصا خمس است. یکی مؤونه الضیعه و مؤونه، یعنی خراج ضیعه و مؤونه الرجل. فتوا هم بعد بر همین است. بر هر دو مورد است.

لذا به ذهن این طور می آید اصولا آن روایت، آن روایتی که دارد و کذلک این روایتی که کتب الیک جعلت فداک، همین نسخه کافی جایزه، بلکه بعید نیست روایات عمار ساباطی هم همین طور بوده است. شاید مثلا در یک زمانی بوده که هنوز حضرت به اصطلاح مثلا در حال جنگ و جدال با بنی امیه بودند. مثلا بین فاصله ۱۲۱ تا ۱۳۲. بعید نیست در این فاصله زمانی حضرت فرموده باشند در حقوقی که شما از دولت می گیرید از بنی عباس می گیرید، شما خمس، از بنی امیه آنوقت بنی امیه بود تا ۱۳۲، شما باید خمس را بدهید. چون در روایت دیگر دارد که نیست.

پس برای این که حل این مشکل را بکنیم، کلیه، چون مجموعا من حیث المجموع خب امیر المومنین (ع) و امام مجتبی (ع) که به حسب ظاهر حکومت داشتند، حضرت سید الشهداء (ع) که در راه مقدمات حکومت شهید شدند. ماند مسئله به اصطلاح حضرت سجاد (ع) و حضرت باقر (ع). شواهد موجود است که گرفتن خمس از زمان امام صادق (ع) است. رسما از آن زمان امام (ع) شروع کردند به خمس گرفتن. و عرض کردیم به لحاظ روایات ولایت فقیه هم از امام صادق (ع) است. روایات فقیه، ولایت. چون عرض کردیم روایاتی که الان در کتب اصحاب ما من جمله مرحوم عوائد نراقی چون ایشان حدود بیست یا بیست و یک روایت آورده، بیست و خرده ای روایت آورده، اینها به طور کلی به دو دسته تقسیم می شوند روایات ولایت فقیه.

یک عده ای حالت به اصطلاح مدح و شأن و مثلا مقام علما و العلماء ورث الانبیاء و نمی دانم العلماء امناء الرسل و الی آخره... یک تعبیر اللهم ارحم خلفائی و تعبیرات این طوری که کم و زیاد در کتب عامه هم هست و هیچ کدام از آن ولایت نفهمیدند. هیچ کس نفهمیده فقیه، یعنی هیچ سنی نفهمیده به خاطر اللهم ارحم خلفائی فقیه مثلا، سنی ها این اللهم ارحم خلفائی را آوردند، از امیر المومنین (ع) هم نقل می کنند که ما هم نقل می کنیم. اما از یک مصدر دیگری که حالا سابقا متعرض شدیم، اگر وقت شد بعد متعرض می شویم.

س: خود حضرت رسول (ص) چرا این را به اجرا در نیاوردند با اینکه شأن نزول آیه مال جنگ بدر است دیگر

ج: چرا در جنگ به اجرا که در آوردند.

س: در جنگ نه، تعمیم می دادند دیگر اما شبهه اهل سنت الان همین است دیگر

ج: میدانم چرا دیدم مفصل

س: نه می خواهم بگویم مطلب به این مهمی را امر به این مهمی که اصلا قوام

ج: اولاً اجمالاً عرض کردم آیه مبارکه ممکن است این اصطلاحشان در آن زمان تفسیر نبود. این اسمش تأویل بود. چون کلمه تأویل

یعنی اول. من چند دفعه عرض کردم کلمه تفسیر در قرآن یک بار به کار برده شده و احسن تفسیراً. در مربوط به قرآن تفسیر به کار برده نشده است. در مربوط به قرآن تأویل (و اما الذین فی قلوبهم مرض فیتبعون ما تشابه من ابتغاء تأویل)؛ تأویل در حقیقت غیر از تفسیر است. تأویل از کلمه اول به معنای رجوع است. به این معنا که ممکن است یک مفهومی در زمان پیغمبر (ص) یک ظهور و بروزی داشته، این مفهوم، همان مفهوم در زمان دیگر ممکن است شکل بروز و ظهورش عوض بشود. این را اول می گفتند نه تفسیر. این اشتباه نشود.

س: مورد داریم؟

ج: خیلی هست دیگر زیاد است. همین که حضرت امیر (ع) فرمود شما با پیغمبر (ص) بر تنزیل قرآن جنگ کردید، با من در تأویل قرآن.

یعنی شما با کفار قریش جنگیدید این تنزیل قرآن بود. الان معاویه هم مثل همان کفار قریش هستند اما این تأویل قرآن است.

س: نه می خواهم بگویم مصداق فعلی دارد واقعا؟

ج: الی آخره... انواع مختلف.

این خودش یک بحثی است غیر از بحث تفسیر است. این عرض کردم در دعای سمات حالا مال هر کسی باشد، هر جوری باشد

سندش با قطع نظر از سندش، در دعای سمات هم تأویل دارد هم تفسیر هم تدبیر. ان هذه الاسماء لا يعلم تفسیرها و لا تأویلها و لا تدبیرها، آنجا تدبیر هم دارد. اینها کلماتی است که به کار برده شده و دارای کاربردهای مختلفی است.

ببینید حضرت می فرماید شما با کفار قریش جنگیدید، خیلی واضح بود. اما الان هم این معاویه مثل همان کفار قریش است، مثل جنگ

بدر است. اما این تأویل است. حاربتهم علی تنزیله، که خود از عمار یاسر هم نقل شده حاربنا مع رسول الله (ص) علی تنزیل القرآن و معک

علی تأویل. این تأویل به این معناست.

آن وقت آنچه که در آیه مبارکه آمده عنوان غنیمت است. متعارف غنیمت در آن زمان این جور تأویل را فقهای اهل سنت هم اگر فقیه باشد قبول می کنند، یا حاکم باشد، اذا اشتهر، نه اینکه هر بچه طلبه ای مثل بنده بخواهد این حرفها را بزند. آن وقت این پیش می آید که مثلاً غنیمت در آن زمان آن که متعارف بوده، به صورت غنائم جنگی بوده، پیغمبر (ص) هم یک فرد دیگرش را بیان فرمودند رکاز. معادنی که استخراج می کنیم. چون معادن یک ثروت معتناهی بود. غیر از این است که انسان مثلاً یک درخت در خانه اش بکارد چند کیلو میوه گیرش بیاید. یا گنجی را که پیدا می کنیم. چون رکاز را عرض کردم بین مدینه و بین کوفه یکی از اختلافات معروف بین دو تا مکتب، همین کلمه رکاز است در فقه.

یکی می گفت به نظرم ابو حنیفه و کوفی ها می گفتند رکاز گنج است، آنها می گفتند رکاز معدن است. در روایات ما هر دوش. دعوا نکنید، هم این رکاز است هم آن رکاز است. چون رکاز یعنی مالی که ثابت است تکان نمی خورد. معدن هم مال ثابت است، گنج هم مال ثابت است. داعی نداریم دعوا بکنیم، این هم خمس داده بشود...

و بعد این را من شأن فقیه می دانند. بگویند مثلاً الان در زمان ما با شکلی که پیش آمده، آنچه که شما در طول سال اکتساب می کنید، همان غنائمی است که مثلاً دیگر در این زمان ما مثلاً حالت جنگ کم شده، در زمان فعلی ما که اصلاً غنائم جنگی را تقسیم به مقاتلین نمی کنند، کلش را دولت می گیرد اصلاً. اصلاً نظام کلش را می گیرد، اصلاً صحبت تقسیم غنائم مطرح نیست اصلاً. این طور نیست که بیايند غنائم را حساب بکنند، بعد مقاتلین را اندازه گیری بکنند بعد تقسیم بندی بکنند، اول خمسش را خارج بکنند، بعد صواف و مواف و اینهایی که گفتیم و دیروز هم توضیح دادم. اصلاً کلاً می گیرد نظام کلاً همه را یک جا می گیرد که خیال را راحت بکند. بحث بیست درصد نیست، بیست و پنج درصد هم نیست.

عرض کنم خدمتان که پس بنابراین خوب عنایت بفرمایید، این یک نوع تأویل است. این را قبول می کنند اهل سنت. حتی آنهایی که ظاهری مسلک هستند. خود همین ابن حزم قبول می کند مثلاً می گوید در رکاز خمس هست، لان الله تعالى قال واعلموا انما غنمتم، می گوید رکاز هم جزو غنائم است. حالا ابن حزم ظاهری است، یعنی اخباری صرف است. یعنی اگر بنا بشود کسی سخت مقید به ظواهر الفاظ باشد یکی ابن حزم است. این را قبول می کند، خود ایشان قبول می کند که غنیمت یک معنای عامی دارد. این را یک اصطلاحی بود که اگر این مطلب را فقیه گفت قبول می کردند. بچه طلبه می گفت این را قبول نمی کردند.

آن وقت در حقیقت امام صادق(ع) این که چرا مثلا اهل سنت در آن زمان با ایشان مخالفت نکردند، این یک لغت علمی است نه اینکه مثل این سنی‌های معاصر ما که پرت و پلا می‌نویسند، این لغت علمی‌اش این بود. این اشکال ندارد. عرض کردم ابن حزم خودش خب ظاهری است دیگر، تصریح می‌کند در بحث جهاد ایشان دارد. خمس را در بحث جهاد و سیر ایشان دارد و تصریح می‌کند که رکاز از مصادیق فاعلموا انما غنمتم من شیء است، که غنیمت است. با اینکه خب معروف الان بین اهل سنت غنائم را زدند به غنائم دارالحرب. این درست است نمی‌خواهم بگویم، یک، توسعه‌ای است سنتی است که رسول الله(ص) داده است. این رسم بود. اسم این را می‌آمدند اصطلاحا به عنوان سنت. و یسنی الخمس مثلا در غنائم. به عنوان در ارباح مکاسب. یعنی اینها می‌آمدند مجموعه آیه مبارکه را با مجموعه سنن پیغمبر(ص) با مجموعه شواهد قانونی با هم جمع می‌کردند. آن وقت اگر فقیه به این نتیجه رسید که ما بر کلیه ارباح می‌توانیم خمس قرار بدهیم به خاطر آیه، مشکل نداشت. ولذا هم زمان امام صادق(ع) با ایشان مشکل نکردند. این سرش این است.

بعدها چون از این الان که خیلی سنی‌ها انصافا الان کمی حدیث و تخریجات و اینها کمی دارند کار می‌کنند. اما هنوز فقه و اصولشان خیلی ضعیف است. تحلیلالات اصولی‌شان تحلیلالات فقهی‌شان همین سنی‌های معاصر ما، فوق العاده ضعیف هستند، مثل همین بچه دانشجوها، دانشگاهی‌ها، مثل دانشجوهای خودمان، یک حالت خیلی ضعیف علمی دارند. این آن قوت علمی و متانت علمی که سابقا عده‌ای‌شان، خب واقعا هم عده‌ای خیلی در این جهات زحمت کشیدند و کار کردند و لطایفی هم دارند در فکرشان که سابقا یک مقدارش در خلال ابحاث خواندیم.

غرض این اشکال چون زیاد مطرح شده، سابقا هم مطرح هم فرمودید جواب ندادیم. حالا امروز یک جواب اجمالی خدمتان عرض کردیم. این تصویر یک تصویر ممتنعی نبود. بله یک فقهی می‌گفت همان غنائم دارالحرب، این هم ممتنع نبود. یعنی این را می‌آمدند قبول می‌کردند. این را یک نوع اجتهاد، اصلا معنای اجتهاد و استنباط یک معنایش این بود. معنای اجتهاد این بود. که ما وقتی آیه... حتی اگر آیه را بزنیم به غنائم دارالحرب. دیگر غیر از این که نیست دیگر، آیه را بزنیم به غنائم... این با

س: آیه که صدر و ذیلش همان عرض کنم در مورد حرب است دیگر

ج: می‌دانم چون یک روایت هم دارد و ان تبعث علی بخمس مغنمک، خطاب به وقت عبد القیس، آنجا هم دارد. آنجا ندارد غنائم دار الحرب. چون این یکی از نامه‌های معروف رسول الله(ص) است که رویش هم حساب باز کردند. یکی از نامه‌هایی که در سنن، دیروز یک

توضیحی، پریروز یک توضیحی عرض کردم. چون یک مطالبی است عرض کردم در پیش ماها متعارف نبوده، هی ما باید برای شما شرح بدهیم تا آن قرن اول و دوم برایتان روشن بشود.

عرض کردم از اول قرن دوم که عمر بن عبد العزیز شروع کرد به تدوین سنن پیغمبر(ص)، تدوین سنن در بین اهل سنت از مجموعه نوشتارهای رسول الله(ص) که متفرق بود، از آنجا ریشه اش از آنجا شروع شد. یکی کتاب ابی بکر بن عمر بن حزم بود. یکی کتاب دختر عموی این است. عمره بنت عبد الرحمن. عمره جزو صحابه نیست. آن کتاب از صحابه بوده، پیغمبر(ص) برای یمن نوشته است. هست قسمت هایی از آن کتاب عمر بن حزم هست. حتی در یک روایت دارد امام صادق(ع) ارجاع به آن فرمودند. به یکی از اصحاب فرمودند صحیح هم هست روایت، برو به خاندان محمد بن ابی بکر بن عمر بن حزم، یک کتابی دارند، فان عندهم کتابا عن سنن رسول الله(ص) بین مثلا دیه فلان زخم چقدر است، جارحه است نمی دانم چیست، گفت رفتم دیدم نوشته بود مثلا ثلث. آمدم به حضرت گفتم حضرت فرمود درست است این مطلب درست است.

این کتاب این چرا ارجاع، چون این یواش یواش در جو مدینه از قرن اول اواخر قرن اول که در فکر جمع آوری افتادند، دنبال اینها افتادند. یکی از آنهایی که خیلی مهم بود، همین کتاب وفد عبد القیس بود. چون وفد عبد القیس که آمد، عرض کردم وفود در سال هفتم هجرت آمدند. وقتی صلح شد بین مثل فرض کنید همین رفع تحریمی که از ایران شد، رفتند، چون صلح شد بین پیغمبر(ص) و قریش، سال هفتم

س: صلح حدیبیه

ج: صلح حدیبیه

سال هفتم از قسمت های مختلف جزیره العرب آمدند برای اظهار اسلام که معروف شد به عام الوفود. وفد یعنی فرستادگان. سالی است که فرستاده های مختلف آمدند و بیعت کردند. عده ای هم خب بیعت نکردند، آمدند گفتند نه آقا شرایط ما نمی سازد برگشتند. وارد آن بحث نمی شویم. در این عام الوفود عده ای از مطالب را پیغمبر(ص) برای افراد نوشتند. عده ای از مطالب در همین عام الوفود که عرض کردم چاپ شده است. اخیرا هم یک کتابی یک نفر از این پاکستانی ها است نمی دانم کجاست، هند یا پاکستان، یا ساکن انگلستان، جمع کرده به فارسی هم ترجمه شده، صدا و سیما، سروش به اصطلاح چاپ کرده است. خیلی خوب است این کتاب تصادفا خیلی جمع کرده انصافا، خیلی جاها را هم نوشته که همچین کتابی بوده لکن فعلا در اختیار ما نیست، مضمونش را اجمالا آورده است. نسبتا خوب زحمت

کشیده است. از این مکاتیب الرسول (ص) که آن آقا در قم جمع کرده بود آن خیلی بهتر است. وفنی تر هم هست، علمی تر است، روی نکات فنی اش مراعات بهتری شده است.

به هرحال یکی از آنها نامه ای است که وقتی وفد عبد القیس می گویند، می گویند یا رسول الله (ص) دیگر ما نمی شود شما را ببینیم، یک مطلبی برای ما بنویسید. آن وقت می فرماید ان تومن بالله و تصلی فلان، و ان تبعث علی بخمس مغنمک، تعبیر این است. خمس مغنم را برای من بفرست.

این بحث این است. این که دیگر آیه مبارکه نیست که شما بفرمایید. اینها را اسمش را گذاشتند سنن النبی (ص). اصطلاح سنن النبی (ص)، دیروز ظاهرا یک توضیحی دادم، پریروز بود. این را من گاهی تکرار می کنم چون باید شما در آن جو قرار بگیرید، یعنی آن جو قرن اول و دوم، اینها مجموعه چیزهایی بود که بعد که آمدند به اینها خب، بعضی هایشان هم محل شبهه شد. یکی هم لا ضرر... ما در بحث لا ضرر توضیح دادیم، نوه عبادة بن صامت از جدش این نامه را نقل می کند که پیغمبر (ص) این مطالب را نوشتند. از همان اول هم، این اصلا این شخص در مدینه در زمان امام صادق (ع) بوده است. یکی از عجایب این است که آن هم که راوی از این کتاب است، حدود ده دوازده سال بعد از صاحب کتاب فوت می کند. آن هم زمان امام صادق (ع) است. راوی کتاب صد و سی و خرده ای زمان امام صادق (ع)، آن یعنی نوه، راوی کتاب هم صد و چهل و خرده ای، آن هم زمان امام صادق (ع). مقداری از این متن روایت در روایت ما هست. و با متن به سند واحد هم هست. خیلی عجیب است. محمد بن عبدالله بن هلال. خیلی عجیب است یعنی یک چیز غریبی است. عین روایت عبادة بن صامت است. یکی اش هم لا ضرر است، لا ضرر و لا ضرار.

آن متن عباده آن که یک جا در کتاب مستند احمد یا بچه اش آمده، حدود شانزده هفده مورد است، یا هجده مورد است. حدود هفت هشت موردش در ما هم آمده، اما متفرقش کردند اصحاب. آن متن عباده جای دیگر هم دارد، منحصر به آن نیست. آن یک مقداری هم تفرق دارد.

علی ای حال ما این توضیحات، چون یک مقدار از روایات ما هم در اینجاها ریشه دارد. نمی خواهم بگویم از آن گرفته شده است. تأیید می کند که این مطلب درست است. دقت می کنید؟ این خیلی مطلب... ما کتابهایی داریم که از عهد صحابه بوده، نوشتارهای، خود کتاب عمره، این عمره یکی از مصادری بوده که عمر بن العزیز به او می گوید به آن عامل خودش در مکه و مدینه، در مدینه، می گوید از سنن عمره نقل بکن. سنن عمره را به اصطلاح پیدا بکن، جمع بکن. سنن عمره را مثلاً بیاور. عمره بنت، این زن است. عرض کردم در بعضی از کتب

ما اشتباهات سنن عمر نوشتند، خیال کردند مثلاً سنن عمر است. سنن عمره بنت عبد الرحمن الانصاریه. این دختر عموی از همان عموزادگان همان ابن حزم است. عمر بن حزم.

و عرض کردیم این عمره جزو صحابیات نیست. آن یکی جزو صحابیون بوده، این جزو صحابیات نیست. این سنن را از زبان عایشه نوشته است. از عایشه گرفته است. اینها را خوب دقت کنید. چون الان اگر شما بخواهید با اهل سنت صحبت بکنید می تواند تحقیقاً از این راه، یکی یکی آن مصادر و منابع اصلی کاملاً واضح بشود. راهی که ما داریم این است. ما از امام صادق (ع) شروع کنیم به بن بست می خوریم. اما می توانیم از آن مصادر شروع کنیم. جایی را قبول نداریم، جایی را اشکال داریم. مثلاً بگوییم یا عایشه بد فهمیده یا عمره بد نوشته. علی ای حال اینها چون همه مصدر دارد، یعنی همه اینها یک تاریخ معینی دارد، گفته شده، بحث شده، آن وقت ما این طور توجیه بکنیم که پیغمبر اکرم (ص) عنوان مغنم را آورده، حالا غیر از اینکه در مثل قرطبی و دیگران دارند که غنیمت در اصل لغت، عام بوده. چون سنت پیغمبر (ص) رکاز آمده، این یک تصویری بوده که ما یک جامعی بین کتاب و بین سنت پیدا بکنیم. این را شأن فقیه می دانستند. این را شأن فقیه...

و عرض کردم از اوایل قرن دوم که دیگر فقه یک شکل مرتب تری می گیرد، خوب دقت کنید، می آمدند چه کار می کردند؟ اولاً اینها اجازه می دادند، شأن فقیه می دانستند. دوم، خوب دقت کنید چون اینها کمتر گفته شده، در مقام تعبیر هم به فقیه می گفتند تعبیر مناسب این باید بیاوری. مثلاً اگر می گفتند که خمس در غنائم دار الحرب، می گفت یجب علیه. به سنت پیغمبر (ص) گاهی می گفتند یجب، گاهی می گفتند یلزمه الخمس. بین آنجایی که با سنت بود، با کتاب فرق می گذاشتند. مثلاً یحرمها علیه کذا، اگر با سنت بود یکرها علیه. این اصطلاح فقهی بود. این که آقای خویی و دیگران نوشتند، خیلی ها نوشتند که یکره در لسان لغت گاهی با حرمت می آید، ملتفت تحلیلش نشدند. این یک اصطلاحی بود در جو فقهها. برای اینکه بین آنچه که به عنوان سنت است با آنچه که به عنوان کتاب است، تفریق قائل بشوند.

یک، مواردی را که از سنت رسول الله (ص) بود، تعبیر مثلاً واجب نمی گفت، یلزمه ذلک. غیر از یجب، یجب را برای کتاب به کار می بردند. یحرم را برای کتاب به کار می بردند، برای سنت یکره. دو، اگر با اجتهاد و استنباط آن را در آورده بودند، آنجا هم همان تعبیر را به کار می بردند. دقت می کنید؟ یک دفعه مثلاً فی الركاز الخمس خب خیلی سند دارد. اسناد فراوان، خیلی فراوان، قائل هم هستند اهل سنت. این را هم به تعبیر سنت به کار می بردند. آنجایی که مثلاً صریح نیست ارباح مکاسب، لکن ارباح مکاسب را با یک نوع اجتهاد ملحق می کرد به خمس مغنمک مثلاً. می گفت با این، همین قرائتی که الان عرض کردم برایتان، این را هم اگر فقیه بود، اجازه می دادند. اگر یک

فقیهی می گفت نه، خمس مغنمک همان غنایم دار الحرب است یا آیه مبارکه. آن هم اجازه می دادند. این توسعه ای که پیدا شد، در باب فقه و شأن فقیه این بود. دقت می کنید؟

البته این گاهی منجر می شد به این تصور که آنچه که فقیه گفت، شد حکم الله واقعی. همان تصویب. آن نکته این بود. که اگر یک فقیه گفت خمس دار الغنائم است، غنائم دار الحرب است، یک فقیه گفت مطلق ارباح است، این چه کار می کند؟ ما می گوئیم اسمش حجت است. ممکن است دو تا حجت باشد. این ربطی به تصویب ندارد. واقع گرایی نیست. و لذا خود اهل سنت هم که قائل به تصویب شدند، من چند بار عرض کردم، خوب دقت کنید، چون اهل سنت خب حرف های پرت و پلا زیاد دارند، اما خب خیلی حرف ها را هم رویش فکر کردند انصافا. خب می گوید شما می گوئید در اینجا حکم نداریم. مجتهد سعی کرد فحص بکند ادله دیگر نگاه بکند، این را ملحق بکند به ادله دیگر. از آن طرف هم می گوئید حکم نداریم. از آنطرف هم می گوئید اصاب، تصویب، این درست است. خب این چه جوری می شود اصلا. خود این چطور می شود اصلا این را چه جور تصویر بکنیم؟

به قول یکی از رفقا به نظرم خودش نقل نکرد، از کسی، یکی از علمای نجف به نظرم. گفت پیش یکی از این پادشاه، یعنی سعودی های خبیث، نمی دانم فیصل یا سعود، به من گفت شنیدیم شما شیعه ها می گوئید خان الامین جبرائیل. آخر می گویند این سه تا مرتبه تکبیر که آخر صلاة در آوردند که شیعه ها در آن سه تکبیر می گویند خان الامین جبرائیل. گفت من به این گفتم به نظر تو مثلا شیعه فقط مثلا ایرانی و هندی و پاکستانی و این طوری است یا نه در عرب هم شیعه پیدا می شود؟ گفت نه در عرب هم هست. گفتم خب کدام عربی می گوید خان الامین جبرائیل، اگر امین است چطور خان است، اگر خان است چطور امین؟ آخر عرب که اینها، تو خیال می کنی همه مثلا عربی بلد نیستند، همه ایرانی و هندی و پاکستانی هستند عربی سرشان نمی شود. آخر کدام عربی می آید بگوید خان الامین. خب بگو مثلا خان جبرائیل، دیگر خان الامین معنا ندارد. اگر تو او را امین می داند، این خان، خب مطلب که باطل بود، می خواست به عقل او صحبت بکند. اگر خان است، چطور به او امین می گویی، دقت بکنید.

خب اینجا این صحبت است، از یک طرف شما می گوئید هیچی در لوح واقع نیست، حکم نیست. از آن طرف هم می گوئید تصویب. این صواب است. خب یعنی چه؟ این دو تا با هم دیگر قابل جمع... این در همین احکام امدی دارد. توجیهش به نظر آنها که قائل به تصویب هستند، می گویند بله، ما تصویب به این معنا می گوئیم، حکم نیست، مجتهد فحص کرد، بررسی کرد، این موضوع را ملحق به موضوع دیگر کرد، حکمش را در آورد، به این معنا تصویب. اگر خداوند جعل می کرد این بود. خوب دقت کنید. یک حکم واقعی فرض

نکردیم تا این مطابق آن باشد. نیست در واقع. لکن اگر بنا بود خدا جعل بکند، اگر بنا بود خدا جعل بکند، این را جعل می کرد. جعلش به این می خورد.

به هر حال یک مقداری از بحث دیگر شما حالا فرمودید من چون...

پس بنابراین این در اصطلاح علمی هیچ، خب امام صادق(ع) امام کبیر، در خود مدینه همه با احترام خاص، این کارهای بچه گانه نبود که امام(ع) بفرماید غنایم مثلا ارباح مکاسب. در یک روایت دارد حتی انی اخذ من الخياط، خیاطی که پنج درهم گیرش می آید، یک درهمش را من میگیرم. خب نمی شود امام صادق(ع) یک کار خلاف قرآن و خلاف شرع و خلاف سنت، اصلا تصور این مطلب از یک طلبه تصویر نمی شود، چه برسد به امام صادق سلام الله علیه.

علی ای حال کیف ما کان این یک نحوه اجتهاد بود. روشن شد؟ چون می خواهم بگویم که اصطلاحات هم... و طبق این اصطلاح و طبق این اجتهاد تعبیرها و ادبیاتش هم فرق می کرد. البته بعدها ادبیات به هم ریخت، قرو قاطی شد، ادبیات قرن اول و دوم خیلی دقت های دقیقی را در این جهت مراعات می کردند.

پس بنابراین این مطلب که خمس ارباح مکاسب که خود امام(ع)، آنکه ما الان داریم، عرض می کنم شاید چیزهای دیگر هم باشد. یکی روایت ولایت فقیه به معنای جعل منصب. به معنای جعل. اما العلماء و الرسول الانبیاء به اصطلاح مثل احکام عقل عملی می ماند. توش جعل نیست. مثل فرض کنید فارابی که مدینه فاضله می گوید باید حاکمش دوازده تا صفت دارد، اول ان یكون فیلسوفا، این شبیه همان می ماند. دقت می کنید؟ فارابی که نمی آید جعل بکند، بیاید منصب را به فیلسوف ها بدهد. خودش بیچاره منصب نداشت، می خواهد به کس دیگری بدهد. فارابی که جعل منصب نمی کند. آنچه که ما در مورد ولایت فقیه داریم، آن نافع به درد ولایت فقیه می خورد که توش نصب باشد.

عرض هم کردیم نصب هم فقط سه روایت است. این بیست، بیست و یک روایت، یا بعضی بیشتر کردند و احادیث ضعیف تری هم تمسک کردند، اینها هیچ کدامش ربطی به ولایت فقیه ندارد. سه تاروایت داریم که نصب است. فلیرض به فانی جعلته قاضیا، مال ابی خدیجه به این مضمون است. فانی جعلته حاکما، روایت عمر بن حنظله، اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة، این فارجعوا به معنای نصب است. فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله، ما فقط در کل روایات ولایت فقیه سه تا روایت داریم که نصب است.

و لذا هم عرض کردیم در چون مرحوم استاد در بحث ولایت فقیه ایشان در ضمن یک هفته گفتند. ما در بحث صوم چاپ شده در بحث مستند، خدمتشان بودیم. ایشان در طی یک هفته، گفت خلاصه اش هم یعنی بنده سراپا تقصیر در طی سه دقیقه برای شما می گویم، چون ایشان میگفتند بقیه روایات که ربطی به ولایت فقیه ندارد. این سه روایت را قبول داشت. روایت ابی خدیجه را ایشان قبول داشت که خب عده ای در آن اشکال دارند، قبول داشت می گفت قاضی تحکیم است، قاضی منصوب نیست. روایت عمر بن حنظله را می فرماید در قاضی منصوب است، اما حجت است؛ چون عمر بن حنظله توثیق ندارد. توقیع مبارک هم ایشان می فرمود که حالا غیر از اشکال که احتمالا در فتوا باشد، فارجمعوا یعنی فتوا، غیر از اشکال در مضمون و در دلالت، سندش به خاطر اسحاق بن یعقوب خوب نیست. دیگر خب تمام شد دیگر ایشان تمام بحث ولایت فقیه را مختصر و مفید، سه تا روایت بیشتر نیست. بقیه هم به درد نمی خورد. راست هم هست، بقیه به درد ولایت فقیه نمی خورد. هر سه را هم ایشان مشکل داشتند.

یکی اش قاضی تحکیم است، یکی قاضی منصوب است سندش ضعیف است. آن یکی دیگر هم با اشکال در دلالت سند ضعیف دارد. این کل تصویری که ... لکن روایاتی که ما در به هر حال ولایت فقیه داریم، اینها هم از امام صادق (ع) است که نصب فرمودند. روایات خمس هم عملا آن که الان ما داریم، حالا عرض می کنم احتمالا چیزهای دیگری باشد که امام حسین (ع) یا فرض کنید حضرت سجاد (ع) یا امام باقر (ع) گرفته باشند، اما آن که الان ما داریم و تأکید رویش شده، از زمان امام صادق (ع) است. زمان موسی بن جعفر (ع) بیشتر شد. ما زمان امام صادق (ع) الان یاد نمی آید وکیل داشته باشند. زمان امام صادق (ع) را عرض می کنم. الان یاد نمی آید. زمان موسی بن جعفر (ع) چرا، معروف است وکلایی داشتند که اخذ خمس می کردند. زمان حضرت رضا (ع) هم هست، دیگر چون وقت تمام شده فردا روایاتش را می خوانیم. زمان حضرت جواد (ع) هم هست، زیاد است، زمان حضرت هادی (ع) و عسکری (ع) هم بوده، لکن چون دو بزرگوار تحت نظر و مراقبت و زندان به قول امروزی ها خانگی بودند، حصر خانگی بودند، توسط وکلای ایشان در بغداد که علی رأسهم مرحوم حسن بن راشد، ابو علی بغدادی، بسیار مرد بزرگواری است. ایشان اخذ می کرد. یک مقدار روایتی هم که در اموال هست توسط ایشان است.

تقریبا ما این طور می خواهیم طرح اجمالی ما ظاهرش از زمان حضرت صادق (ع) تا زمان امام هادی (ع) یعنی زمان حضرت جواد (ع) ظاهرش در حدود غنیمت و اینها یک مقداری اختلاف هست. یک مقداری در حدودش. که به ذهن ما باید این را با حکم ولایی حلش کرد.

اما تقریباً آنچه که الان ما داریم بعد از حضرت هادی (ع) است که یکی همین. ببینید خمس است، نصف الثلث نیست، مؤونه خودش، خرج خودش، هزینه خودش، و مالیات‌هایی که سلطان از این زمین می‌گیرد، بلکه مؤونه‌ای که برای زمین است. اینها را باید خارج بکنند خمس بدهد. بین ما در روایات حضرت جواد (ع) این نبود و مطلب توضیحی دارد فردا انشاء الله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین